

شرح و تفسیر

نی نامه مثنوی معنوی

مهدی سیاح زاده

بخش ششم

برگرفته از کتاب « و چنین گفت مولوی »

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - چاپ دوم ۱۳۸۱ (۲۰۰۲)

شرکت کتاب - لس آنجلس - چاپ اول ۱۳۸۹ (۲۰۱۰)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ دوم ۱۳۹۴ (۲۰۱۵)

۶

هر کسی از ظن خود شد یار من

وز درون من نجست اسرار من

۶/۱

ظن و یقین

ارتباط از بُرون به بُرون

از آنجایی که ابزار شناخت بدحالات و خوشحالات، اندیشه‌ی انسانی و در نتیجه عقل انسانی (عقل جزوی) است و از آنجایی که ارتباط انسان با اجزای عالم از بُرون خود به بُرون اشیاء است، نه از درون خویش به درون اشیاء، این است که ابزار شناخت انسان «حس» های او است و همین سبب می شود که هیچگاه به «یقین» نرسد و با «ظن» خود به دنیا بنگرد.

اول بگذارید در مورد این واژه ی «ظن» توضیحی بدهیم و بعد برسیم به این مطلب که در زمینه ی این بیت نیز سوء تفاهمی وجود دارد.

ظنّ

شناخت حسی انسان از جهان محدود است. ما با حواس خود است که جهان را می شناسیم و می فهمیم. همین شناخت محدود انسان از جهان، گمان و ظن در ما بوجود آورده است که نمی توانیم «هوای درون نی» (روح / آدم درون) را بشناسیم و اسرار آن را دریابیم.

همانطور که می دانید، ما پنج حس اصلی داریم. دیدن، شنیدن، بوییدن، لمس کردن و مزه کردن که سابقاً این پنج حس را به ترتیب می گفتیم: «حس باصره، حس سامعه، حس شامه، حس لامسه و حس ذائقه». این ها دروازه های بدن ما با جهان اند. یعنی ما با این دروازه های است که می توانیم اشیاء و پدیده های دیگر جهان فیزیکی پیرامون خود را بشناسیم و بفهمیم. (مولوی نام این ها را حس ظاهر گذاشته ولی معتقد است، ما پنج حس باطنی دیگر داریم. که شرح آن ها را می گذاریم برای بعد.)

حس غالب

حالا اینجا یک توضیح و یک پرسش پیش می آید. توضیح این است که بنا به هر علتی، در اندیشه و باورمان، بار ارزشی این حس ها یکسان نیستند. یعنی ما در محاورات خود ناآگاه یک حس را برتر از حس دیگر بیان می کنیم.

بطور مثال، اغلب می‌گوییم: «دیدم صدایی می‌آید». صدا را که نمی‌شود دید. ولی برای تأکید صدا از فعل دیدن، یعنی حس بینایی که در باور تاریخی ذهن ما قوی‌تر از حس شنوایی است، استفاده می‌کنیم. یا مثلاً می‌گوییم: «بویی شنیدم.» که البته مقصود این است که بویی را استشمام کردم، ولی از فعلی که به حس شنیدن ارتباط دارد استفاده می‌کنیم تا قدرت بویایی را تأکید کنیم. این که مولوی می‌گوید: «لیک کس را دید جان دستور نیست» (که به زودی به آن خواهیم رسید) به این معنی نیست که حتماً جان را باید دید. این حس دیدن قوی‌ترین حس‌ها ی ما به حساب می‌آید، معمولاً هر جا که بخواهند تأکیدی اثباتاً و یا نفیاً در باره ی حواس و نهایتاً شناخت بکنند، از این حس دیدن استفاده می‌کنند.

پرسشی هم که در رابطه با حواس ما پیش می‌آید این است که اگر در کسی به هر علتی این پنج حس از کار بیافتند، حال او چگونه خواهد شد؟ کسی را تجسم کنید که نه می‌تواند ببیند، نه بشنود، نه لمس کند، نه بو را حس بکند و نه مزه را درک بکند، ولی قلب و مغز او کار بکند و در واقع از نظر پزشکی زنده باشد. حالا این پرسش پیش می‌آید که آیا چنین شخصی آگاهی دارد؟ اگر این نقص چندی پس از تولد پدید آمده باشد، اغلب مردمان فکر می‌کنند، آگاهی مغز آن شخص از جهان پیرامونش، محدود به همان دورانی است که بوسیله ی یکی یا تمام حواس خود از جهان پیرامون خود

کسب کرده است؟ و اگر کسی، به فرض از هنگام تولد حس های پنجگانه اش ناتوان باشد، گمان می شود که بکلی فاقد شعور خواهد بود. اما مولوی و عرفای دیگر می گویند: نه، در او نیز «آدم درون» (روح) حضور دارد. اما آنچه او ندارد، مقوله ای است به نام «اندیشه ی انسانی».

برای درک و ارتباط با «آدم درون» خود، ما الزاماً نیاز به حس های خود نداریم. اتفاقاً حواس، ارتباط انسان را با «آدم درون» خویش دشوارتر می کند و سبب اختلال در این ارتباط می شود. به این لحاظ است که با حس هایمان نمی توانیم آن آتش درون را درک کنیم. با آن که این آتش در درون هر انسانی وجود دارد و در تلاش سر کشیدن از اعماق او است، متأسفانه از هنگام تولد انسان، جامعه چنان بلایی سر او می آورد که بر این آتش و نور، هفتصد پرده و حجاب افکنده می شود. این است که مولوی می گوید: هر کس که شناختش بر حس های او استوار باشد، براساس پندار شک آلود خود نوای نی را تعبیر می کند و یا فقط شکل مادی نی را درک می کند.

یقین

پس ما با حس های خود قادر نیستیم نوای نی را بفهمیم. در واقع می خواهد بگوید که هر کس که بخواند فقط با ابزار حس، مثنوی را بفهمد، پی به اسرار آن نخواهد

برد. چه وقت می فهمد که مولوی از زبان نی چه می گوید؟ وقتی از ظن رها شد و به یقین رسید. خود این واژه ی یقین هم در ترمینولوژی عرفان، سه مرحله ی والایش دارد. اول «علم یقین»، دوم «عین یقین» و سوم «حق یقین». چون حالا نمی خواهیم وارد این مسائل پیچیده بشویم، درباره ی این سه مرحله انشالله بعداً و به موقع خود سخن خواهیم گفت. فقط بطور گذرا تمثیل معروف مربوط به این مراحل را بیان می کنیم و می گذریم و آن این که وقتی شما دریا را ندیده اید، ولی درباره ی آن خوانده و یا شنیده اید، در این وقت شما در مورد دریا «علم یقین» دارید. هنگامی که دریا را می بینید به «عین یقین» می رسید و سرانجام وقتی به داخل دریا می روید و وجودتان با دریا در تماس می شود، آن وقت است که مرحله ی والای «حق یقین» رسیده اید. در دفتر سوم می گوید:

وین عجب ظن است در تو ای مهین

که نمی پُرد به بستان یقین

۴۱۱۷/۳

می گوید: چون تو ای مهین، فقط با حس های خودمی خواهی اسرار «نی» را بجویی، این است که به جهان یقین (بستان یقین) نمی رسی. مهین به دو معنی کاملاً متضاد است. یکی بزرگ و بزرگترین و دیگری خوار و ناچیز. اینجا به معنی دوم، یعنی سست و ضعیف آمده است.

پس اگر به یقین نرسی، نمی توانی اسرار مثنوی را بجویی. حتی در مرحله ی «علم الیقین» و «عین الیقین» نیز نمی توان تمامی آنچه را که مولوی از زبان نی در مثنوی می گوید دریافت. باید به مرحله «حق الیقین» رسید. یعنی خود تجربه کرد. آن وقت است که درهای تو در توی این کاخ رفیع اسرار آمیز بر روی انسان باز می شود. پس وقتی می گوید:

هر کسی از ظن خود شد یار من

وز درون من نجست اسرار من

در واقع می خواهد بگوید که با ابزار حس نمی توان

به رازهای نی پی برد.

در شرح و تفسیر های مثنوی، در مورد این بیت، غالباً یک سوء تفاهم عمده ای نیز وجود دارد و آن این است که اغلب تصور کرده اند، منظور مولوی از این «هرکس» در ابتدای بیت، در واقع «همه کس» است. یعنی چون «همه کس» از دید خود (که بر مبنای حس های او است) مثنوی را بررسی می کنند، این است که هیچگاه به راز و رمز های مثنوی نمی رسند و لذا این اسرار همچنان برای «همه کس» پوشیده مانده است. حال آن که اینگونه نیست. مقصود مولوی از این «هرکسی» فی الواقع «هرکس» نیست. یعنی اینطور نیست که هیچ کس مثنوی را درک نکرده و اسرار آن را نفهمده است. این «هرکسی» را کسانی نمی توان پنداشت که خود در وادی عشق به والایی و انجام رسیده اند. این ها به «حق الیقین» رسیده

اند. این ها خود اسرار مگوی دنیای پر راز و رمزی هستند که در آن سیر کرده اند. مولوی در این بیت به کسانی اشاره می کند که می خواهند این اسرار را با علم دنیوی، با حس ها، با منطق و استدلال، با عقل انسانی و در یک کلام با ابزار های این جهانی بفهمند. می گوید: هرکس که با ابزار ظن و گمان بخواهد با نی ارتباط برقرار کند، قطعاً قادر به جُستن و درک راز های آن نخواهد بود.
